و قرص مهر در کف بی‌نوائی کرا از سفرهٔ مائدهٔ امتنانش کردهٔ بردارد مژگان دیدهای دعا
گویانش نشتر رگ ابر بهاری اجابت و کف داعیان خلود دولت ابد توامانش قفس مرغ
استجابت از خجلت کف گهربارش صدف را گره حسرت در دل و از انفعال دست دریا
نوالش عمان خجل و دجله پاکل مهر و ماه از پرتو اشعهٔ جاه و جلالش لامع و درخشان
و خمسهٔ متحیره از مشاهدهٔ انوار عظمت و اقبالش حیران و سرگردان ترویج دین مبین
همواره مکنون خاطر حقیقت گزین و در بزم سینهٔ بی‌کینه اش دلجوئی خاطر مسکینان صدر
نشین غبار موکب همایونش توتیای دیدهٔ رمدکشیدهٔ مظلومان مکنون خاطر حقیقت
مظاهرش کریمهٔ ان الله یامر بالعدل والاحسان اعنی السلطان الاعظم والخاقان الاعدل
الاکرم مالک مفارق الامم مطوق رقاب الترک والدیلم ظل الله فی بسیط الارضین سمی جده
الاعلی سبط خیر المرسلین و سید شباب اهل الجنة اجمعین السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان الشاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان
لازالت سماء دولته مزینة بنجوم العظمة والاجلال بالنبی وآله خیر آل لهذا آنرا بنام نامی و
اسم سامی آن اعلیحضرت ظل اللهی موشح ساخت امید که بیامن الطاف الهی و عواطف شاهنشاهی
این گوهر گرانمایه آویزهٔ گوش صغیر و کبیر و این کلمات لطیفه تعویذ بازوی برنا و پیر گردد
انه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر و این رسالهٔ وافیه و عجالهٔ شافیه بنجم ثاقب موسوم
و بمقدمه و پنج مطلع و خاتمه مرتب گردید و من الله الاستعانة والتایید انه حمید مجید

مقدمه در ذکر و بیان اصل مدعا بر سبیل اجمال در مرآت صدور جمهور و آیینهٔ
اذهان اهل ذکا و شعور صورت این معنی پرتو ظهور دارد که اظهر اشیا و ابین موجودات
باسرها جناب معبود بحق و ایزد قادر مطلق است تعالی شانه وسطع برهانه
چه ساحت کبریای قدرت شامله اش منزل کاروان تاجران کشور هستی است گرد
سند ر فیض علم از سرمایهٔ رحمت بی‌انتهایش وجود را تحصیل نموده اند و عرصهٔ

نسیم الفزای مصلحت کامله اش مرحل قافله سالاران عامهٔ مسافران سبز و منیسی است
که بمرافقت مشیت تامه اش صحرای عدم را پیموده اند و لهذا محققین علما و متبحرین
عرفا مسئلهٔ اثبات واجب را فطری بلکه بعضی بدیهی شمرده اند و مضمون حدیث
شریف کل مولود یولد علی الفطرة ولکن ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه که ترجمهٔ
ظاهرش اینست که هر مولودی بر فطرت اسلام متولد میشود ولیکن پدر و مادر او را
یهودی و نصرانی و مجوسی میکنند شاهد صدق این مقال و منشا بروز این مثال است
و بنا بر این ثابت است در هیچ عصر و زمان مخالف حق و معاند مطلق محقق نشود و احدی
را از صغیر و کبیر و برنا و پیر درین باب تاملی و شبههٔ باقی نباشد بلکه هر فردی از
افراد انسان از خواص و عوام بندگان ثابت است که در جمیع ازمنه و احوال در بارهٔ
خداوند لایزال بوده دقیقهٔ غافل و لحظهٔ ذاهل و بالجمله ثابت است که وجود حق تعالی
در نظر عامهٔ برایا اظهر جمیع معلومات و این قضیه ثابت است که از قضایای بدیهیهٔ
اولیه غیر قابله تشکیک بوده باشد و حال آنکه حال بر خلاف این خیال و امر بر عکس این
منوال است چه پیوسته علمای اعصار و فضلای امصار اکثر اعمار خود را صرف تحقیق و
تنقیح این مطلب اعلی و مقصد اقصی نموده اند و اثبات این مقصود مهم را از غوامض
مسایل شمرده دلایل قاطعه و براهین ساطعه بر آن اقامه نموده اند و جمع کثیر از عقلا و
جمی غفیر از اصحاب فطانت و ذکا از رهگذر خس و خار شکوک و شبهات منحرف از
صراط مستقیم توحید و خداشناسی و مایل بجادهٔ معوجهٔ الحاد و انکار گردیده اند
و برخی که بشرف ایمان مشرف گردیده اند معدودی از این طایفه بیت المعمور صدور شان
بمدلول یخرجهم من الظلمات الی النور از نور معرفت و ایمان منور گشته و دیدهٔ باطن شان
از اشعهٔ توفیق ازلی روشن گردیده از غایت قلبی و تصدیق واقعی باین مقدمه نموده اند
و بقیهٔ ایشان که عبارت از اوساط الناس و عوام اند اکثر اوقات از یاد حق غافل و در

مراتب

مراتب ایمان بمرتبهٔ پست یقین اکتفا نموده اند و بالجمله این مقدمه که از اجلی بدیهیات
است در نظر اکثر خفا بهم رسانیده پس این دقیقه فی الحقیقه محتاج به بیان سری است
و این عقده فی الواقع باید بسرانگشت بیان و اظهار منحل و آشکار کرد و شاهد
زیبای این مدعی که پرده نشین نقاب احتجاب است برقع حیا از چهره کشوده در جملهٔ
تقریر و تحریر بخرام در آید لهذا کوکب تحقیق این مطلب دقیق را از پنج مطلع طالع میکردانیم
و بالله الاستعانة و التوفیق **مطلع اول** در ذکر و بیان آنکه جناب باری عز اسمه
اظهر اشیاست بر بیان وافی و تقریر شافی بدانکه ایزد حکیم و قادر کریم تعالی شانه
و تعاظم سلطانه موجودیست واجب الوجود و منزه از کمیت و کیفیت و مقدار
و مکان و مجرد از شوایب ماده و مبرا از حدود و نهایات خارجیه و عقلیه
چنانچه در کتب کلامیه بتفصیل مذکور است پس ذات مقدس او مرئی نتواند بود
و کنه وجود اقدس او محسوس بهیچیک از حواس ظاهره و باطنه نخواهد بود و نهایت
انچه از او معلوم تواند شد آنست که متصور بوجه شود نه بکنه چنانچه در احادیث
بسیار و اخبار بیشمار وارد شده است که هو شیء لا کالاشیاء یعنی حق تعالی موجودی
است که مانند این موجودات نیست و امثال معنی انچه در روایات دیگر منقولست که
منتهای مرتبهٔ خداشناسی خروج از دو حد تعطیل و تشبیه است یعنی از حد
تعطیل که آن نفی وجود الهی است نعوذ بالله من ذلک و حد تشبیه که شبیه
دانستن حق تعالی است بممکنات اعاذنا الله منه باید بیرون رفت پس حق تعالی
موجود است و اصلا شباهت بممکنات ندارد و ممکن را طاقت آن نیست که کنه
حقیقت آنرا ادراک نماید و لهذا رسول خدا علیه و آله التحیة و الثنا که منتهای سلسلهٔ
اصحاب عرفان و درة التاج اکلیل اهل ایمان است بکلام معجز نظام سبحانک ما عرفناک
حق معرفتک اعتراف بعجز و قصور از ادراک کنه حقیقت ذات مقدس و وجود اقدس او

نموده است و با انکه ذات مقدس او در این مرتبه از خفا است در هیچ خاطره محسوس نمیگردد
و عرفای زمان و عقلای دوران در بیدای معرفتش حیران و سرگردان اند مع ذلک از
هر چیز ظاهرتر و پرتو ذات بیمثالش باهرتر است و بیان این مدعا بعد از تمهید این
مقدمه ظاهر میشود که لازم نیست در علم بوجود امری انکه آن امر مرئی و مشاهد باشد
و طریق حصول علم بوجود موجودات منحصر در مشاهده و ابصار نیست بلکه بغیر این
طریق راههای دیگر بسیار است و از آنجمله استدلال از معلول بعلت است که حکما و متکلمان
آنرا دلیل انی موسوم نموده اند مانند انکه از عقبه دیواری هر گاه دودی بلند
گردد علم جزمی یقینی حاصل میشود بانکه آتشی در آن موضع افروخته شده با انکه آتش
دیده نشده و حس باصره آنرا مشاهده ننموده است چه دیوار حایل است میان
چشم و آتش و این علم در معرض تشکیک و زوال نیست بلکه برای مجانین و اطفال نیز علم
حاصل است بلکه این علم از جمله بدیهیات است و بعد از تمهید این مقدمه میگوییم
که همگی موجودات محسوسه عالم امکان چون مرکب از اجزا و در معرض تغییر و فنا اند البته
محتاج بموجد و خالقی هستند که بسیط قائم بذات و غیر مرکب از اجزاء خارجیه و عقلیه و مجرد
از مواد جسمانیه باشد تا زوال و فنا را در ساحت کبریای او راهی نباشد و این معنی نهایت
ظهور و وضوح دارد و هر گاه دودی که در یک لحظه بلند شود منشا علم بوجود آتش در
پس دیوار بوده باشد و علم بوجود آتش علم جزمی یقینی بدیهی باشد پس وجود موجودات
لا تعد و لا تحصی که هر یک از آنها دلیلی است علیحده چگونه منشا علم جزم ثابت بوجود
حق تعالی نگردد و چرا وجود او اظهر اشیا نباشد ففی کل شیء له شاهد یدل علی انه واحد
و چون ذکر شواهد و امثال در انطباع تمثال هر مقال در آیینه خیال مدخلیت تمام د
اثر ما لا کلام دارد لهذا مثلی برای تبیین این مقصد ذکر مینماییم پس میگوییم هر گاه شخص
انسانی را مشاهده کنیم که بکتابت مشغول است ما را علم جزمی حاصل میشود بحیات او

و ممکن است که حقیقت بعضی از صفات محسوسه او بحسب الواقع بر ما معلوم نباشد
مانند حقیقت مقدار قامت و اختلاف الوان اجزاء صورت او و نظایر آن و حیوة
او بلکه قدرت و اراده او نیز با انکه مرئی و محسوس و مشاهد نیست از برای ما مجزوم است
بحدی که راه شک و شبهه در آن اصلا نیست بلکه از اجل بدیهیات و اظهر یقینیات
است و علت این علم بغیر حرکت دست او که موقوف بر حیوة و قدرت و اراده است
چیز دیگر نیست پس هر گاه یک فعل جزئی و یک حرکت قلیله در زمان اندکی منشا این
علم شود چرا این همه آثار که محاسبان وهم و خیال از تعداد آنها عاجز اند مانند حجر
و مدر و نبات و شجر و عرض و جوهر و بحر و بر و کوه و بیابان و حیوان و انسان و
آب و هوا و آتش و سما و نجوم ساطعه و کواکب لامعه با این انتظام احوال و اوضاع
محروسه از شایبه اختلال باعث علم بوجود خداوند حکیم و قادر توانای علیم نتواند
بود بلکه ملاحظه احوال بدن خود که عالم صغیر و نمونه عالم کبیر است بلکه عالم کبیر
بلکه عالم اکبر ادل دلایل است بر وجود خالق آن پس بعلم یقینی معلوم شد که علم بوجود
خالق عالم اجلی علوم و اظهر بدیهیات است مسنجا نمی بود ظهور ساطع شارق
و نعوذ به مما ظن فی شانه کل ملحد مارق **مطلع دویم** در بیان موانع ادراک اشیا
نسبت با انسان بدانکه موانع ادراک امور بسیار است و ما بذکر چند مانع اکتفا مینماییم
در این مقام
اول قلت مناسبت میان ادراک کننده و آن امر هر چند موافقت و مناسبت
میان دو امر بیشتر بوده باشد معرفت هر یک بحال دیگری بیشتر خواهد بود و این معنی
بغایت نهایت وضوح دارد پس اگر یکی در نهایت ضعف و دیگری در نهایت قوت بود
باشد آن ضعیف از ادراک قوی عاجز خواهد بود و اگر خواهی که سحاب اختفا از خورشید
این مدعا برگیری در حال خفاش نظر کن که هر گاه نور آفتاب در اعلی درجه ارتفاع باشد
دیده او عاجز از ادراک چنین نوری میباشد و هر چند ضوء کمتر میگردد باصره او

اقوی میشود تا در اوان غروب که وقت ضعف ظهور و اختلاط ظلمت و نور است ادراک
ضوء آفتاب بحسب الواقع مینماید و سبب این حال جز این نیست که باصرهٔ خفاش
در نهایت ضعف و ضوء آفتاب در نهایت قوت است و بسبب عدم مناسبت
و حصول ضعف قادر بر ادراک آن نیست چه پر ظاهر است که ضعیف از ادراک
قوی عاجز میباشد و لهذا در حین غروب که باعتبار استیلاء ضعف بر نور مناسبت
فیما بین زیاده میگردد و ادراک آن نیز زیاده می شود **دویم** غفلت و اسباب غفلت انسان
بسیار است و کلک ناتوان دو سبب را که مناسب این مطلب است نگارش مینماید **اول**
در برهانی است چنانچه در مطلع اول مرقوم شد اگرچه از مشاهدهٔ معلول علم یقینی
بوجود علت حاصل میشود لیکن در مشاهده شرط است تنبه و تفطن باینکه این
معلول ممکن و محتاج است بعلت تا علم بعلت حاصل شود و الا غافل میگردد از علم
بعلت مثلا دودی که از عقب دیوار ظاهر میشود اگر در حین مشاهدهٔ آن متفطن
باینکه این دود بخودی خود حادث نمی شود و تا آتشی افروخته نشود محال است که دود
ظاهر شود علم بوجود آتش برای تو حاصل می شود و اگر در وقت دیدن آن دود
باین معنی متفطن نگردی و غرض تو از مشاهدهٔ آن چیزی دیگر باشد مثل آنکه
متوجه خصوصیات آن از لطافت و کثافت و قلت و کثرت و انحطاط و ارتفاع و
مانند آن از اوصاف آن بوده باشی البته غافل خواهی بود از علت آن و اصلا تخیل
آتش ننموده خواهی بود و مثالی از این ظاهرتر آنست که اگر مصوری نقش صورتی بر
برکاغذی کشیده باشد یا خوشنویسی خط خوشی در آن نگاشته باشد یا مصنفی
مضامین لطیفه و معانی شریفه را در کتابی تحریر نموده باشد اگر در آن کاغذ و کتاب
نظر کنی از حیثیت آنکه این عمل محتاج بعامل و فاعلی هست البته علم بوجود نقاش و
کاتب و مصنف برای تو حاصل میشود و اگر از این معنی غافل باشی و در ملاحظه اغراض

دیگر

دیگر را منظور داری چنانچه منظور تو از دیدن آن کاغذ ملاحظهٔ اصل آن صورت
یا حسن خط و تعلیم آن و مقصود از دیدن کتاب مجرد فهم معانی آن باشد البته
از نقاش و کاتب و مصنف غافل خواهی بود و این معنی بعد از تامل صادق در
صحیفه خاطر حسب الواقع منقش میگردد **دویم** تکرر مشاهده و کثرت ملاحظه نیز
باعث غفلت میگردد چه این معنی نهایت ظهور دارد که هرگاه آدمی مشاهده نماید
چیزی را که پیشتر ندیده باشد البته متعجب می شود و از روی نهایت اهتمام متوجه آن
میشود و متفحص خصوصیات آن میگردد و با نهایت تعمق متفکر در حقیقت آن میباشد
و بخیال فاعل و صانع او البته می افتد و بعد از مرتبه اول مشاهده این اهتمام ناقص
میشود و پیوسته در تناقص میباشد و آهسته آهسته بی اعتنا بآن میشود تا آنکه
بحدی میرسد که اگر آن چیز در برابر او باشد اصلا متوجه آن نمی شود و گویا آن را نمی بیند
بلکه مکرر رو میدهد که بآن بر میخورد و مطلقا متفطن بآن نمیگردد و اینست سر
در این باب که آدمی از مشاهدهٔ امور جدیده و اوضاع حادثه هرچند غرابت زیاد
نداشته باشد متعجب و متفکر میگردد و از ملاحظهٔ امور قدیمه و اوضاع شایعه
هرچند در نهایت غرابت بوده باشد متحیر نمیشود بلکه اکثر اوقات غافل از آنها
می باشد و وضوح این معنی در درجه ایست که غفلت از آن نظر بهیچ غافلی متصور
نیست **مطلع سیم** در ذکر و بیان اصل این مطلب مهم بدانکه در اول مشروحا بیان
شد که وجود حق تعالی اظهر اشیا بلکه از جملهٔ بدیهیات است و با وجود این
معنی بایست که منکر و ملحد و مشرک و معاند یافت نشود بلکه هر کس احدی از یاد حق
غافل و ذاهل نباشد با آنکه حال بر عکس این حال و امر بر خلاف این منوال
است چنانچه مفصلا و مشروحا بیان شد و سبب این معنی حصول ادراک پروردگار
عالمیان و خداوند خالق زمین و آسمان است چنانچه در مطلع دویم مسطور شد

حصول عوایقی است که

وتطبیق این موانع در این ماده وتحقق آنها باین عنوان بیان میشود که اما حصول مانع
اول که عبارت است از قلت مناسبت میان مدرك وآن امر پس در این ماده
نهایت ظهور دارد زیرا که ادراك کننده ممکن ومرکب از اجزاء خارجیه وعقلیه
وبجمیع جهات محتاج بغیر است وآن امری که باید ادراك شود واجب الوجود بالذات
وبسیط حقیقی وشایبه تغیر وتبدل وترکیب واحتیاج اصلا در او نیست پس
نهایت منافات ومنافرت فیما بین حاصل وما بین جهت ممکن از ادراك کنه او عاجز
است وبا وجود این مناقض که لازمه اصل حقیقت امکانی است اگر قلت فطانت و
ذکا ضم شود از اصل ادراك وجود واجب الوجود هرچند بوجهی بوده باشد نیز
عاجز میشود وچنانچه خفاش از دیدن نور آفتاب که اظهر اشیاست عاجز است
وجهت آن چنانچه سابق تحریر شد قوت ظهور آفتاب وضعف باصره خفاش
است که جهت قلت تناسب فیما بین شده وتا نور آفتاب کم نشود ویا ظلمت که ضد است
مخلوط نشود دیده خفاش یاری دیدن آفتاب ونور آنرا ندارد همچنین ممکنات خفاش
صفت از مشاهده نور خورشید باهر ذات بیمثال حضرت الهیه که عالم را مستغرق و
محیط است عاجزند واز این بیان ظاهر میشود سر اختلاف اشخاص بنی نوع انسان
در مراتب عرفان ودرجات ایمان چه انکه در اسفل درجه فطانت واعلی مرتبه
غباوت است مانند اطفال ومجانین که بالمره از خرد وشعور بی بهره اند از ادراك
اصل وجود صانع عالم واقرار بخالق بنی آدم محروم شدند وجمعی که از این رتبه ترقی نموده اند
وفی الجمله عقل وتمیزی برای ایشان حاصل شده اقرار بوجود حق تعالی نموده اند هر
چند عقل وتمیز در هر فردی از افراد زیاد شده ایمان ویقین او کامل شده تا آنکه
نوبت بجمعی رسیده که اعلی درجات فطانت وذکا بایشان عطا شده وایمان ایشان
نیز بمرتبه کمال ویقین ایشان بحدی رسیده که زبان حال ایشان پیوسته بکلام معجز نظام

لوکشف

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا مترنم گردیده است ولهذا این طایفه در هیچ دقیقه
از دقایق زندگانی غافل از خدا نمیگردند وچون این طایفه در میان این بنی نوع
در حکم کبریت احمر وسایر خلق را این رتبه میسر نیست لهذا سایر افراد بر طبق قابلیت
مواد بعضی صاحب یقین ولیکن اکثر اوقات غافل وذاهل از یاد حق وبرخی ضعیف
الیقین وجمعی محروم از اصل ایمان بلکه منکر ومعاند ومشرك وملحد گردیده اند واما
حصول مانع دویم از ادراك پس بیان حصول آن مانع در این ماده آنست که انسان معجون
است مرکب از قوای شهوی وغضبی وباین سبب دواعی واغراض او بسیار گردیده وبانضمام
تخییلات نفس اماره وتسویلات ابلیس لعین پیوسته مشغول بتحصیل مستلذات میباشد
وهمواره نصب العین خاطرش زخارف دنیا ومکنون ضمیرش کسب ثروت وغنا و
تمام همت خود را در اکتساب مال وجاه مصروف میدارد وچون معشوق حقیقی ومطلوب
تحقیقی او دنیای دنی است در هر چه نظر میکند دنیا در نظرش جلوه گر میباشد وغافل
میشود از اینکه این امر که محتاج بخالقی وصانعی میتواند شد وبالجمله در هر چه نظر
میکند از حیثیت معلولیت ومخلوقیت واحتیاج ومجعولیت غافل است بلکه در مشاهده
وملاحظه منافع دنیوی ومقتضیات شهوی وغضبی را منظور میدارد مثلا در آفتاب
وماه که نظر میکند بجز التذاذ از نور وضیاء وکیفیت وصفا چیزی دیگر قصد ندارد
در کوه وصحرا که میگردد بجز کسب هوا وتحصیل منافع آنها از معادن ونباتات واجرا
انهار وقنوات دیگر امری در نظرش نیست وبحیوانات که نظر میکند قصدش محصور
بر جلب منافع آنهاست واز غرایب خلقت آنها غافل واز احتیاج آنها بخالق ذاهل
است ولهذا از علم بوجود این موجودات منتقل بعلم بوجود صانع نمیشود وباین نکته
دقیقات اشاره لطیفه در این آیه شریفه هست که میفرماید افلا ینظرون الی الابل
کیف خلقت والی السماء کیف رفعت والی الجبال کیف نصبت والی الارض کیف سطحت

موجودم

مذکرا انما انت مذکر خلاصهٔ ترجمهٔ ظاهر آنکه آیا نظر نمیکنند بسوی شتر که چگونه خلق شده
است و بسوی آسمان که چگونه بلند کشته است و بسوی کوهها که چگونه بر زمین نصب
شده است و بسوی زمین که چگونه مسطح و هموار شده است پس تو ای محمد صلعم متذکر
ساز ایشان را باین دقایق بدرستی که تو یاد آورنده و متذکر سازندهٔ و از این کلام
ظاهر میشود که مطلق نظر کردن بمخلوقات عجیبه ثمرهٔ ندارد بلکه نظر کردن باندکر
عجایبی که در آنها بکار رفته باعث علم بخالق آنها میشود و لهذا در مقام تعجب مطلق
نظر کردن بشتر و آسمان و کوه و زمین را نفرمود بلکه از صفات هر یک آنچه محل حیرت
و تعجب است بآن ضم فرمود چنانچه در شتر چون اصل خلقت آن منشا حیرت است امر
فرموده است که نظر و تامل در آن کنند و آسمان چون رفعت و بلندی آن از صفات
عجیبه است که بشر از آن عاجز است امر بنظر کردن در آن فرموده و کوهها چون فرو رفتن
آنها در اعماق زمین و نصب شدن آنها بر زمین بنحوی که اصلا تزلزل و اضطرابی
ندارند از امور غریبه است امر بتامل در آن فرموده و زمین چون پهن شدن آن
محل تعجب و حیرت است بنظر و تامل در آن امر فرموده و مع ذلک باین قدر اکتفا نموده
و حضرت رسالت پناه صلعم را امر فرموده که بندگان را باین امور عجیبه و دقایق غریبه
متذکر سازد بلکه آنحضرت را مامور ساخته است بانکه در تمامی اوقات عمر شریف
مشغول یادآوری بندگان باشد چنانچه از فقرهٔ انما انت مذکر این معنی مفهوم و
مستفاد میگردد و در سورهٔ مبارکهٔ ق این نکته را بر وجه اوضح و بیان اصرح فرموده
در ضمن این آیه افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیناها و ما لها من فروج
والارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج تبصرة و ذکری
لکل عبد منیب ماحصل مدلول الفاظ آنست که آیا چرا نظر نمیکنند بسوی آسمانی
که بالای سر ایشان است که چگونه بنا کرده ایم بی آنکه ستونی داشته باشد و زینت داده ایم

آنرا

آنرا انبارها و نیست برای آنها سوراخ و فرجه و زمین را که پهن کرده ایم آنرا و انداخته ایم
در آن کوههای محکم را و رویانیده ایم در آن از هر نوعی از نباتات چیزی چند را که
خوش آینده و تر و تازه است بجهت بینائی و متذکر شدن هر بندهٔ که باز کشت او بحق
تعالی باشد و دلالت مضمون آیهٔ کریمه بر این مدعی محتاج به بیان نیست و چون افراد
این بنی نوع در متابعت قوای شهویه و غضبیه و موافقت نفس اماره و مرافقت ابلیس رجیم
متفاوت و متخالف اند پس هر که متابعت و موافقت او بیشتر است از علم بوجود صانع
حرمانش بیشتر و هکذا علی اختلاف مراتب احوالهم تا منتهی میشود بطایفهٔ انبیا و
و اولیا که بالمره ترک خواهشها نموده و باین جهت از همه اغراض خود را تخلیه نموده
بغیر جناب حق و فنا در مطلق مطلبی و مقصدی ندارند و در هر چه مینگرند بجز قدرت
و حکمت خداوند حکیم و ایزد واجب التکریم بچیزی دیگر مشتغل نمیشوند آدمی زاد طرفه
معجونیست از فرشته سرشته و ز حیوان گر کند میل این شود کم از این ور کند میل
آن شود به از آن و اما حصول مانع سیم از ادراک پس بیان تحقق آن در این ماده آنست
که هر گاه از ملاحظهٔ مخلوقات و مکونات متفطن بخالق گردی و از علم بمصنوع علم بصانع
برای تو حاصل شود پس شبهه در این نیست که هیچ لحظه از لحظهای زندگانی و هیچ دقیقه
از دقایق زمانی نمیگذرد که چندین هزار مخلوق غریب و وضع عجیب نه بینی که ملاحظهٔ
هر یک از آنها دلیلی است صادق و برهانی است قاطع بر وجود خالق و قدرت صانع
و این حالت از مبدأ سن صبا و تمیز که قدرت بر مشاهده و رویت حاصل میشود
مستمر است تا انتهاء حال و کیفیت دلالت همگی بر یک نسق و یک وتیره است پس جناب
ایزد تعالی شانه و بهر برهانه اظهر اشیا و ابین موجودات است باسرها و مع ذلک
در نهایت خفا و احتجاب است بجهت تکرر دلالت ادله و تکثر شواهد بر وجود او
چه هر گاه کسی بعد از تکرر مشاهده امری از آن غافل شد اهمال کرد پس بطریق اولی

هرکاه ازشدت تمیز وشعور بمشاهده او ندعادت کند بالضرورة ازاو غافل میکردد و
این معنی بسیار واضح و ظاهر است و تفصیل قول در این باب بروجه ابسط آنست که هر
موجودی که وجود آن نهایت عموم وشمول داشته باشد چنانچه ضدی برای آن متصور
نباشد ادراک وجود آن درنهایت تعسر واشکال است چنانچه اکر فرض کنیم که آفتاب بپیوسته در فوق
افق ونور ان هوا ونابش بهمه چیز دائما باشد هر آینه کمان خواهیم بردکه در اجسام بغیر
الوان آنها از سفیدی وسیاهی عرضی دیکر که ضوء باشد حلول نکرده است و بالجمله
علم بوجود ضوء ونور با نهایت شمول وظهور برای ما حاصل نخواهد بود وچون
حال بدین منوال نیست بلکه آفتاب را غروبی میباشد ودر تحت افق مختفی میکردد و
نور وضیاء آن از همه چیز زایل میکردد وضد آن حالتیکه حالت ظلمت است محقق
میشود لهذا ما را علم بوجود ضوء در نهار وعدم آن در لیل حاصل میشود و اینست
معنی کلامی که بر السنه عرفا دایر است که الاشیاء انما تعرف باضدادها یعنی همه
چیزها شناخته میشوند بضد آنها وچون خورشید وجود واجب تعالی بر همه
ذرات عالم امکانی تابیده و هر هوشمند عاقلی از هر ذره پی باو میتواند برد و هر
کز زوال ونفادی برای او نباشد وضد او ممتنع است که محقق شود لهذا اکثر
مردم را غفلت از او بهم رسیده واکر بالفرض المحال عدم او یا وجود ضد او
متحقق میتوانست شد هر آینه تفرقه میان ایزد و حالت ظاهر میشد یا اکر فرضا
بعضی از موجودات مخلوق او وبعضی مخلوق دیکر غیر او میبود هر آینه تفرقه
نیز ظاهر میشد وچون همه موجودات وجمیع اوضاع بر یک نسق وبیک وتیره
دلالت بر وجود او میکنند واین معنی در تمام اوقات زندکانی استمرار ودوام دارد
لهذا از او غفلت بهم رسیده وتنبیه برای مطلب مینماید این معنی که اکر فرض کنیم
کور مادر زادی را که دیده او بینا شود وبیکدفعه چشمش بر آسمان وزمین وکوه

ودشت

ودشت ونبات وحیوان وامثال آنها بیفتد نهایت حیرت از عظمت خالق مینماید
عیدی که محتمل است که بنجا آه بمیرد واز اینجاست که اکر کسی حیوان عجیبی را که پیشتر
ندیده باشد ببیند یا معجزه از پیغمبری مشاهده نماید مثلا در همان ساعت
زبان او از روی تعجب بالطبع بکلمه طیبه سبحان الله منطلق میکردد هر چند
معاذ الله منکر صانع نباشد اینست بیان این موانع وعوائق بر وجه لایق و
بیان صادق وهرکاه حصول هر یک بتنهایی برای ستر این معنی کافی باشد پس
هرکاه همکی جمع شوند بطریق اولی صورت این مدعا در آینه سینه جلوه ظهور
مینماید واکثر مردم کافر وملحد ومخالف ومعاند بسبب حصول همکی این اسباب می
باشند وجمعی که از این موانع را از خود سلب کرده اند پیوسته دریا درحق تعالی می
باشند ولیکن این طایفه بسیار قلیل ونادرند والله تعالی یقول الحق وهو یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم **مطلع چهارم** در بیان بعضی از آیات واخبار مناسبه این
مطلب اما آیات پس حق تعالی در قرآن مجید وفرقان حمید میفرماید قل أرأیتکم
إن أتاکم عذاب الله او أتتکم الساعة بغتة أغیر الله تدعون إن کنتم صادقین بل إیاه
تدعون فیکشف ما تدعون الیه إن شاء وتنسون ما تشرکون خلاصه مفاد ظاهر
عبارت این آیات اینست که بکو ای محمد صلعم بکافرین ومنکرین که آیا می بینیم شما را هرکاه
برسد بشما عذاب الهی یا بر پا شود قیامت دفعة وبی خبر که غیر خدا را بخوانید اکر ما شید
از راستکویان بلکه همین خدا را میخوانید وبغیر او بدیکری پناه نمیبرید پس خدا هم
ظاهر میسازد برای شما آنچه را خوانده اید واز او خواسته اید اکر مشیت کامله
اش با آن تعلق کرفته باشد وفراموش مینمائید آنها را که شریک خدا کرده اید
ایدوبر صاحب فطرت سلیمه وفطنت قویمه بعد از تامل در مدلول این آیات
کریمه واضح ولایح است که اذعان بوجود مقدس خدای تبارک وتقدس برای کافه

[illegible]

امام از خواص و عوام مؤمنین و منکرین حاصل و مانعی چند از اظهار و ابراز آن بسبب
منکرین بهم رسیده و بدین جهت شیوه انکار را مسلوک داشته اند و اما اخبار
پس در تفسیر منسوب بکوکب دری و صاحب نور ازهری حضرت امام حسن
عسکری ع مسطور است که سائلی از امواج بحر حقایق و امام المشارق والمغارب
حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه سؤال
نمود از وجود حق تعالی پس حضرت با او فرمود که ای بنده خدا آیا بکشتی سوار
شده گفت بلی فرمود که آیا اتفاق افتاده است که کشتی شکسته باشد و کشتی
دیگر نباشد که خود را با او برسانی و از شنا هم عاجز باشی که با آن وسیله خود را
بساحل کشانی گفت بلی فرمود که آیا در چنین حالی دل بستگی بچیزی بهم رسانیده
و متوسل بکسی گردیده که ترا از این ورطه نجات دهد و از غرق ایمن گرداند گفت
بلی پس حضرت فرمود که آن کس خدای تبارک و تعالی است که قدرت بر نجات دادن
دارد در وقتی که نجات دهنده نباشد و بفریاد بندگان میرسد هنگامی که فریاد
رسی نباشد و صاحب ذکا و فطانت و فهم و کیاست هرگاه در این روایت تأمل
صادق و تدبر لایق نماید بر او ظاهر و باهر میشود که علم بوجود خداوند عالمیان
برای همه افراد انسان حاصل و جمعی که از صراط مستقیم توحید میل بجانب
جاده معوجه الحاد نموده اند باعتبار حصول موانع مذکوره سابقا است و
امثال این از آیات و اخبار که افاده این مطلب و دلالت بر آن مقصد مینماید
بسیار است و برای طالبان هدایت و یقین همین قدر کافی است و چون بعد از
ارتسام صورت این تحقیق در مراتب ذهن عمیق ممکن است که غبار شبهه
بر آیینه خیال نشیند و مانع بروز تمثال حقیقت این مقال گردد لهذا بر
قلم حقیقت رقم لازم است که لحظه بتحریر آن شبهه و جواب آن پردازد بیان

شبهه

شبهه آنکه بمقتضای این آیه وافی هدایه و این روایت حاویة الدرایه لازم میآید که کافر و
منکر منحصر در کافر بکفر جحودی که مسمی بمنافق است بوده باشد و هیچیک از فرق کفار
در دل منکر خداوند پنهان و آشکار نباشند با آنکه از تتبع احوال امم سابقه و لاحقه
و قرون ماضیه و تالیه معلوم میگردد که بسیاری از کفار بحسب قلب منکر خداوند سر
و جهار میبوده اند و از روی جهل مرکب صرف بدهر مثلا قایل بوده اند چنانچه از استقراء
احوال دهریه و ملاحده معلوم و از فحوای بعضی از آیات و روایات مفهوم می شود
و بالجمله هرگاه در وقت اضطرار هر کس ملتجی بعالم اسرار شود باید جمیع کفار اعتراف
و اقرار در دل بوجود قادر عادل داشته در ظاهر باعتبار اغراض فاسده و اهواء کاسده
انکار قادر مختار و خالق لیل و نهار نمایند و چنین نیست بلکه در هر عصر و زمان جمع
کثیری منکر خداوند زمین و آسمان میباشند و اثبات این امر احتیاج به بینه و برهان
ندارد و حل این شبهه و حک این شک از صفحه سینه بی کینه میشود که تحقق این نوع
از کفار یعنی کسی که قلباً انکار خداوند حکیم و واقعاً نفی ایزد علیم نماید امر نیست
ثابت و محکوم به و محل شک و شبهه نیست و بمقتضای تحقیق سابق معرفت جناب
باری عز اسمه نیز فطری و در هیچ ماده از مواد تخلف نکرده و نمیکند و این دو مقدمه
اگرچه بحسب ظاهر با یکدیگر متنافی و متخالف است لیکن بعد از تأمل و تدبر
با هم جمع میتوان شد زیرا که این نوع از منکرین نیز اگر قطع نظر از اهواء و اغراض
خود نمایند البته بوجود حق تعالی اذعان مینمایند چنانچه از آیه و حدیث سابق
ظاهر میشود و جهت انکار ایشان آن اغراض باطله است که برای ایشان بهم رسیده
و غشاوه دیده بصیرت ایشان گردیده و چون اغراض فاسده ایشان بسیار و مدت
تمادی بر این حالت گذرانیده اند و صحایف صدور ایشان از لوث هواها و خواهشها
سیاه شده بحدی رسیده اند که از مکنون ضمیر خود آگاهی ندارند و چنین خیال می

کنند که قلباً منکر صانع عالمند و بالجمله علم بوجود صانع دارند ولیکن از این علم خود غافل
و علم بعلم ندارند و این امریست ممکن که علم بچیزی باشد و علم باین علم نباشد بلکه
در اکثر اوقات غفلت علم بمعلومات متحقق و علم باین علم حاصل نیست و این مقدمه
در محل خود مبرهن و مدلل است و لهذا هرگاه اغراض از میان برخیزد و دواعی انکار
بالمره سلب شود علم باین علم حاصل می شود و لهذا آیهٔ سابقه و روایت سابقه
ناطق است بآنچه در حین نزول عذاب یا هنگام حلول قیامت یا وقت شکستن
کشتی که همهٔ اغراض و دواعی بالمره منتفی و فانی شده ایشان اعتراف بوجود
حق تعالی مینمایند نه در احوال و اوقات دیگر زیرا که در سایر احوال ممانعت اغراض
از علم بعلم ایشان باقی است و اینست معنی حدیثی که در صدر این رساله اشاره
اجمالی بآن شد و آن روایتی است که باسانید متکثره از انبیا و از ائمه اطهار علیهم
السلام منقولست که کل مولود یولد علی الفطرة و لکن ابواه یهودانه و ینصرانه
و در بعضی از روایات و یمجسانه نیز هست یعنی هر مولودی البته بر فطرت اسلام
متولد می شود و پدر و مادر او را یهودی و نصرانی و مجوسی میکنند زیرا که اعظم
دواعی متابعت آبا و اسلافست چنانچه آیهٔ وافی هدایهٔ انا وجدنا آباءنا علی امة
و انا علی آثارهم مقتدون بر این شاهد است مدلول ظاهر آیه آنست که حکایت
قول مشرکین میفرماید که در مقام استدلال بر حقیت مذهب خود میگویند
که بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را بر مذهب و ملتی و ما نیز پیروی ایشان
مینمائیم عصمنا الله تعالی و سایر العباد من الشرک و الالحاد بمحمد و آله الامجاد صلوات
الله علیهم الی یوم التناد **مطلع نجم** در ذکر معنی بعضی از فقرات دعای عرفه
سید الشهداء و سبط خیر الانبیاء ابی عبدالله الحسین الشهید بکربلاء صلوات
الله علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و تسعة من بنیه که معروف باشکال و موید

این مقال

این مقال و مظهر این مثال است عبارات فقرات بلاغت آیات اینست کیف یستدل علیک
بما هو فی وجوده مفتقر الیک ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون
هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت
حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک و لا تزال
علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا و در مقام
مناجات با قاضی الحاجات و عرض نیاز با رفیع الدرجات باین کلام معجز نظام مخاطبه
میفرماید که چگونه بر وجود تو استدلال توان نمود بآنچه در وجود و هستی محتاجست
بسوی تو مگر غیر تو از تو ظاهرتر است که او ترا ظاهر سازد تو کی غایب شدی که
محتاج باشی بدلیلی که دلالت بر وجود تو کند و کی دور گردیدی از بندگان تا آنکه
آثار تو راهنمائی بسوی تو نماید کور باد دیده که ترا نبیند و تو پیوسته در دیدهٔ
او باشی و صاحب زیان باد سرمایهٔ بنده که نصیبی و بهره از محبت خود باو عطا
نفرموده باشی و در آخر این دعای عظیم الشان نیز میفرماید تعرفت لکل شیء
فما جهلک شیء و انت الذی تعرفت الی فی کل شیء فرأیتک ظاهرا فی کل
شیء و انت الظاهر لکل شیء یعنی شناسانیدی خود را بهر چیزی پس هیچ
چیز بتو جاهل نیست و توئی که شناسانیدی خود را بمن در هر چیزی پس دیدم ترا ظاهر
و هویدا در هر چیزی و توئی ظاهر برای هر چیزی و بفاصلهٔ قلیلی باین کلمات اعجاز
سمات این دعای شریف را ختم فرموده کیف تخفی و انت الظاهر ام کیف
تغیب و انت الرقیب الحاضر انک علی کل شیء قدیر و الحمد لله وحده
یعنی چگونه مخفی باشی و حال آنکه تو ظاهر و هویدائی یا چگونه غایب باشی و حال
آنکه تو بر همه چیز دیده بان و در همه جا حاضری بدرستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی
و حمد مخصوص خداوند یگانه است بر تنهائی اینست ترجمهٔ ظاهر این فقرات انیقه

وکلمات دقیقه و از مطالب عالیه و مضامین سامیه اش چند امر مستنبط می شود اول
انکه حق تعالی اظهر اشیاست و کوکب این مطلب از مطلع اول طالع گردید دوم
انکه معرفت حق تعالی و اذعان بوجود مقدس او بهمه کس حاصل است و خورشید
این مدعی کالشمس فی وسط السماء در مطلع چهارم ظاهر شد سیم انکه از
مخلوقات استدلال بر وجود حق تعالی میتوان نمود چنانچه فقرهٔ اولای دعا
صریحا بر آن دلالت دارد و این معنی بحسب ظاهر محل اشکال است چه مدار استدلال
از معلول بعلت است میباشد چنانچه در مطلع اول مذکور شد و در سراسر
قرآن مجید این نحو از استدلال مذکور است چنانچه اگر تلاوت را از روی تامل
و تفکر نمائی در هر سوره از سورهای قرآنی باین نوع از استدلال ظفر
خواهی یافت و در اخبار ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله الغفار این نحو از
استدلال زیاده از حد احصا و شمار است و حکما و متکلمان نیز در کتب خود
در اثبات واجب الوجود این نوع استدلال را بتقریرات متعدده مذکور و
شبهها بر آنها ایراد و متوجه حل و دفع آنها گردیده اند و جواب از این اشکال
بچند وجه میتوان گفت اول جوابی است که اکثر محققین از متقدمین و
متاخرین گفته اند و تقریر آن موقوف بر تمهید مقدمه و آن اینست که حکما
در مسئله اثبات واجب دو مسلک پیموده اند مسلک اول مسلک طبیعیین است
و آن استدلال از معلول بعلت است که آن را برهان ان میگویند که از مخلوقات
بخالق و از معلولات بعلت علم بهم میرسانند و تقریر این مسلک علی الاجمال در
مطلع اول مذکور شد مسلک دوم مسلک حکماء الهیین است و ایشان از
وجود مطلق یا موجود مطلق با قطع نظر از معلولیت و مجعولیت و غیر اینها از سایر
جهات استدلال بر وجود واجب تعالی مینمایند و بعد از انکه وجود واجب را باین

برای م

مقام

نحو اثبات نمودند از وجود واجب که کامل من جمیع الجهات و واجب بالذات است استدلال
بوجود ممکنات باسرها مینمایند و ایشان میگویند که چون واجب الوجود تعالی شانه و
عظم سلطانه بجمیع صفات کمال متصف و وجود او اظهر اشیاست پس ایشان فی
الحقیقه از وجود واجب الوجود بممکن و منتقل از علت علم بمعلول بهم میرسانند نه انکه
از معلول بعلت منتقل شوند چنانچه طریقهٔ طبیعیین است و تقریر این طریقه علی التحقیق و
التفصیل در نهایت دقت و اشکال و ذکر آن مناسب این مقام نیست بلکه در کتب
مبسوطهٔ حکمت و کلام بتفصیل مذکور و مسطور است و این طریقه را اوثق و امتن
و اشرف از طریقهٔ سابقه میدانند و میگویند که مسلک اول مسلک عوام الناس
و این مسلک مسلک خواص است و شیخ ابو علی در کتاب اشارات گفته که در کتاب
الهی اشاره بهر دو مسلک شده باین آیهٔ کریمه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید مفاد
ظاهر انکه بزودی مینمائیم بایشان آیات خود را که در آفاق ظاهر و در نفسهای ایشان
باهر است تا متبین و ظاهر شود برای ایشان که حق تعالی حق و ثابت است آیا کافی
نیست برای علم بوجود پروردگار تو که او بر همه چیز گواه و شاهد و حاضر است
پس اول این آیهٔ شریفه دلالت بر مسلک اول میکند که از آیات آفاقی و انفسی استدلال
بر وجود واجب میکنند و آخر آیه که میفرماید که آیا کافی نیست برای علم بوجود پروردگار
انکه او بر همه چیز شاهد و گواه است اشاره بمسلک الهیین است که از واجب بممکن
منتقل میشوند و چون مسلک ثانی مسلک خواص و اوثق و اشرف از مسلک اول
است لهذا حق تعالی در اول کلام ابتدا بطریقهٔ عوام الناس که غالب افراد از این
نوع اند فرموده و بعد از آن از قبیل ترقی از ادنی باعلی اشاره بمسلک دوم فرموده
لهذا رویت آیات آفاق و انفس را بعامهٔ مردم نسبت داده و در اشاره بمسلک دوم

خصوص پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که راس خواص و معرفت کامل با او اختصاص دارد مخاطب فرموده
است و بعد از تمهید این مقدمه میگوییم که حضرت سید الشهدا علیه التحیة و الثنا در این
فقرات دعا اشاره بمسلک دویم فرموده و حال خود و امثال خود را که از خواص اند و
از طریقهٔ عوام مستغنی اند بیان فرموده و لهذا فرموده که چگونه استدلال توان کرد
بر وجود خالق عالم که اظهر همه اشیا است و موجد ارض و سما و ما فیهما است بچیزی چند
که در وجود محتاج باوست بلکه حق تعالی در نظر اولیا بنحوی دیگر شناخته شده و
این طایفه در اثبات او محتاج نیستند بآنکه اکر موجودات محسوسه باو منتقل شوند
بلکه ایشان از ذات واجب الوجود و از قدرت و سایر صفات کمالیه اش منتقل میشوند
بمخلوقات عجیبهٔ او پس مراد این نیست که مطلقا استدلال از مخلوقات و مصنوعات
بر وجود خالق و صانع نمیتوان نمود بلکه مراد اینست که خواص که دیدهٔ بصیرت ایشان
بیناست محتاج باین دلیل نیستند و عوام الناس محتاج باین نحو از استدلال اند و الله
تعالی یعلم دویم جوابی است که بخاطر فاتر این شکستهٔ فاصر میرسد و آن اینست که قطع نظر
از آیات آفاقی و انفسی که حق تعالی برای عوام الناس نصب نموده که از آنها منتقل بحق
تعالی شوند نسبت بخواص از راه نهایت لطف و مرحمت طریقهٔ دیگر مسلوک داشته است
و آن آنست که قلب ایشان را مصفی و دیدهٔ بصیرت ایشان را بینا کرده اند که قطع نظر
از ملاحظهٔ مصنوعات و مخلوقات علم بوجود حق تعالی دارند و اگر فرض کنیم که احیانا
از ایشان دیدهٔ ظاهر از او مسلوب بوده باشد غرایب مخلوقات و عجایب مصنوعات را
اصلا ندیده باشد باز علم بوجود باری تعالی شانه برای او حاصل است و بالجمله ممکن است
که فرقهٔ عرفا از انبیا و اولیا و اصفیا دل ایشان بنور معرفت روشن شده باشد و پرتوی
از نور عرفان بر او تابیده باشد و بی آنکه مصنوع و مخلوق را ببینند بجناب کبریا و خالق
ارض و سما معرفت داشته باشند چه حقیقت الهام و فیض قلبی که نسبت بعرفا میباشد

بهمین معنی راجع می شود زیرا که الهام عبارت از آنست که معنی در دل بیفتد بدون آنکه سبب
ظاهری که باعث این معرفت باشد حادث شده باشد بلکه دور نیست که گوییم که این معنی
نسبت بهمه افراد انسان در مبدأ حال حاصل است و حق تعالی معرفت خود را بعنوان
مقرون بالهام در مبدأ فطرت بدل هر کسی می اندازد و در عرفا این حالت یوما فیوما
متزاید و متکامل میشود و تا بمنتهای مرتبهٔ معرفت میرسند و در غیر این طبقه دواعی
و اغراض لحظه بلحظه ضعیف می شود تا آنکه در بعضی از افراد غفلت و ذهول از آن
بالمره بهم میرسد و میتواند بود که این باشد معنی آنکه میگویند معرفت واجب الوجود
فطریست و حدیثی که سابق مذکور شد که هر مولودی بر فطرت اسلام متولد است و
پدر و مادر او را یهودی و نصرانی میکنند بر این معنی محمول میتواند شد و دور
نیست که لفظ فی انفسهم در آیهٔ کریمهٔ سابقه اشاره باین معنی باشد و مراد از آیات
انفسی این معرفت باشد که بطریق الهام و افاضه در دل می افکند نه آنکه مراد ملاحظهٔ
آیات الهی در خلقت خود بوده باشد چنانچه مفسرین گفته اند و بنا بر این تحقیق مراد
از فقرات شریفهٔ دعا آنست که هرگاه نور معرفت الهی در دل همه کس تابیده باشد و وجود
او از وجود همه چیز ظاهرتر باشد چه احتیاج است که از ملاحظهٔ مصنوعاتی که در
وجود محتاجند باو استدلال بر وجود او کرده شود بلکه او هرگز غایب نیست و وجود
محتاج بدلیل و برهان نیست و کسی که حق تعالی در دل او نباشد دیدهٔ بصیرت او کور
است و استدلال از مصنوع بصانع نیز بکار او نمی آید و برای او فایده و ثمره نمی بخشد
و این توجیه در نهایت متانت است و همهٔ فقرات با یکدیگر متلایم و متناسب میشود
چنانچه بر متامل صاحب فطانت و شعور مخفی و مستور نیست سیم ایضا
جوابی است که بخاطر قاصر این شکستهٔ ضعیف رسیده و آن اینست که چون انسان
از مبدأ سن طفولیت و صبا از مشاهدهٔ غرایب مصنوعات و عجایب مخلوقات علم

بوجود خالق ارضین و سموات و موجد جماد و حیوان و نبات بهم رسانیده بلکه از آن وقتی
که خود را شناخته از مشاهده و ملاحظه احوال و اوضاع بدن خود که نمونه عالم
کبیر بلکه عالم اکبر است علم بوجود صانع حکیم و قادر علیم برای او حاصل است و یوماً
فیوماً و ساعة فساعة این علم محکم و متقن گردیده بنحوی که شائبه جهل و انکار اصلاً
باقی نمانده پس معرفت جناب رب العزة در ظهور و وضوح بمرتبه ایست که فوق آن متصور
نیست چه دلیل و برهان مخصوص قضایای نظریه و کسبیه است که اولاً معلوم نباشد
و بعد از اقامه دلیل و برهان معلوم شود و معرفت واجب چنین نیست زیرا که این علم
برای هر کسی از مبدا خلقت و وجود حاصل است پس این مقدمه در حکم بدیهیات
بلکه اولیات است که محتاج بنظر و استدلال نیست و این منافات ندارد با آنکه اولاً
علم بوجود واجب بطریق انتقال از مصنوع بصانع و از معلول بعلت بوده باشد
و بالجمله مراد اینست که اگر علم بوجود واجب برای ما حاصل شده و او اظهر اشیا
نزد ما شده پس چگونه از علم بمخلوق که در وجود محتاج بحق تعالی است استدلال
توان نمود بر وجود او و مؤید این معنی است آنکه حضرت فرموده است که چگونه
استدلال توان نمود بر تو بچیزی که در وجود محتاج است بتو و نفرموده است که
علم بتو حاصل میشود بچیزی که محتاج است بتو و این توجیه نیز نهایت انطباق با
همه فقرات مذکوره دارد چنانچه بر متدبر فطن پوشیده نیست والله تعالی یعلم
حقایق الامور **خاتمه** بر متتبع خبیر و متصفح بصیر پوشیده و مخفی نماند که عبارات
بسیاری از ادعیه و خطب و اخبار و احادیث بلکه کلمات عرفا و عبارات علما و
اشعار شعرا مشتمل میباشد بر این معنی که حق تعالی در همه چیز هویدا و ظاهر است
مانند این شعر که بلغت فارسی است «در هر چه نگرم تو پدیدار بوده‌ای ای نانموده
رخ تو چه بسیار بوده» و امثال این بسیار است و جماعتی که مذاق تصوف دارند

در این صورت احتیاج بدلیل و برهان نیست

حاصل نبوده باشد عیاذاً بالله نباید استدلال
از مخلوق و مصنوع بر وجود
او نمود و لیکن علم بوجود
واجب برای ما صح

امثال این کلمات را بر معنی وحدت موجود تنزیل مینمایند و این اشتباه است بلکه
مراد همین معنی است که مفصلاً مذکور شد که از علم بمخلوق و مصنوع علم بخالق
و صانع حاصل میشود مثلاً در این شعر مذکور مراد اینست در هر چه مینگرم
حق تعالی ظاهر و هویداست زیرا که غیر او مصنوع و مخلوق اوست و از علم بمخلوق
و مصنوع علم بخالق و صانع حاصل میشود پس حق تعالی با آنکه رخ پنهان
کرده باعتبار تجرد از ماده و مرئی و محسوس و مشاهد و معاین نمیباشد چه
بسیار پدیده میشود یعنی علم مکرر علم بوجود او حاصل میشود از راه حصول علم
بمصنوعات او نه آنکه حقیقت مصنوعات واجب الوجود متحد باشد و بر این
قیاس کن هر کلامی که از این مقوله باشد و بر این معنی حمل نماید بر وحدت وجود
زیرا که معنی وحدت موجود که در این اوان از مشایخ ایشان شنیده شده
کفر بخداوند عظیم است زیرا که حقیقت آن راجع میشود بانحصار موجود در
واجب الوجود پس سایر موجودات محسوسه لازم میآید که معدوم باشد و این
خلاف بدیهه عقل است یا عین واجب بوده باشد و این عین کفر است اعاذنا
الله و سایر المؤمنین عنه و اکثر کلماتی که موهم این معنی باشد بر آنچه گفتیم
محمول میتواند شد و ما نحن فیه خصوصاً در خطب و اشعار که مدار بر
محاورات عرفیه و خطابیات است و کلام از معنی حقیقی عاری و معانی مجازیه
مراد میباشد و کلام هر مسلمی هرگاه اعتقاد او از خارج معلوم نباشد واجب
است که بر معنی حق محمول گردد هر چند بعید باشد بلی بعضی از کلمات صوفیه
و اشعار ایشان در معنی وحدت موجود صریح است بحدی که قابل این تأویل
نیست پس باید از آنها احتراز نمود و اوقات عمر شریف را در مطالعه آنها
صرف نباید نمود و تأویلات بعیده که بعضی از متعصبین میکنند نباید گوش داد

وازاین طایفه تبری باید نمود که مبادا شیطان رجیم بتلبیسات خود طبع را مایل
باین طایفه کرداند اعاذنا الله وسایر العباد من الشرك والالحاد وعصمنا من
سوء الظن والاعتقاد فی المبدأ والمعاد بمحمد وآله الامجاد صلوات الله
علیهم اجمعین الی یوم التناد وحشرنا مع موالینا الاطهار الاطیاب انه هو
الکریم الغفار الوهاب باینجا ختم شد این رسالهٔ تامة الفائدة وعجالهٔ
کثیر العائدة توقع از برادران ایمانی وخلان روحانی انکه بدیدهٔ عیب جوئی
در آن نظر نکنند وبر غلط وخطائی که مطلع شوند بجامهٔ اشفاق ومهربانی
آنرا اصلاح فرمایند فلیس المعصوم الامن عصمه الله تعالی

هذه صورة خط مؤلفها رحمه الله تعالی و قد اتفق تالیف تلك الکلمات وترصیف هذه
الفقرات فی ایام ولیال قلائل آخرها یوم الجمعة خامس شهر محرم الحرام
سنه سبع وعشرین ومائة بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة علی مهاجرها وآله
الف الف صلوة وتحیة بقلم مؤلفها الفقیر الی الله الغنی محمد حسین بن محمد صالح الحسینی
عفی الله تعالی عنهما حامدا لله علی نعمائه مصلیا
علی سید انبیائه وعترته خلفاء الله
واولیائه

۵

٧٧

انه رساله ... [illegible]

رسالهٔ در طهارات بسم الله الرحمن الرحیم و وضو واذان ونماز ... [illegible]

وانچه متعلق باینهاست وحیض ونفاس

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف المرسلین محمد وعترته الانجبین اما بعد
این رساله ایست در بیان واجبات وفرایض از عبادات مبتنی بر مقدمه وچند باب
وخاتمه ومن الله الاستعانة فی البدایة والنهایة مقدمه در بیان معنی واجب وسنت بدانکه
واجب آنست که هرگاه مکلف آنرا بعمل آورد بر فعل آن ثواب مترتب شود وبر ترك آن حق تعالی
او را عقاب فرماید ومراد از مکلف کسی است که بالغ وعاقل باشد وبالغ بودن در مرد آنست
که پانزده سال قمری تمام از اول تولد او گذشته باشد یا منی از او بیرون آمده باشد یا موی
درشت بر پشت زهار او روئیده باشد در مرد ونه سال قمری از ولادت او گذشته باشد
یا حایض شود یا موی درشت بر پشت زهار او بروید وبعضی از متاخرین علما
ده سال را در مرد در خصوص نماز کافی دانسته اند ومراد از عاقل کسی است که دیوانه نباشد
وبعضی از شرایط دیگر در خصوص بعضی از عبادات هست که شرط تکلیف بآن عبادت است
که هر یك در محل آن بیان خواهد شد وهمچنین این دو شرط یعنی بلوغ وعقل در وجوب بعضی
از عبادات شرط نیست مانند زکوة که در مال طفل ودیوانه میباشد وآن نیز در محل
خود بتفصیل بیان می شود وبدانکه عبادات واجبه بر دو قسم است اول آنکه بحسب اصل
شرع واجب باشد مانند نماز پنجگانه شبانروزی وسایر نمازهای واجبه وحج واجب
وروزهٔ واجب وزکوة واجب وامثال آنها دویم آنکه بحسب اصل شرع واجب
نباشد وبسبب نذر یا عهد یا یمین یا بجهة دیگر واجب شده باشد مثل نماز جعفر
هرگاه کسی آنرا نذر کند باعتبار نذر واجب میشود واصل آن واجب نیست بلکه
مستحب است ومثل آنکه در عقد لازمی مانند بیع مثلا شرط کند که فلان کار را بکند
آن کار واجب می شود وحکم هر یك بتفصیل انشاء الله تعالی بیان میشود

و از این طایفه تبری باید نمود که مبادا شیطان رجیم بتلبیسات خود طبع را مایل باین طایفه کرداند اعاذنا الله و سایر العباد من الشرك و الالحاد و عصمنا من سوء الظن و الاعتقاد فی المبدأ و المعاد بمحمد و آله الامجاد صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم التناد و حشرنا مع موالینا الاطهار الاطیاب انه هو الکریم الغفار الوهاب باینجا ختم شد این رساله نامه الفایدة و عجالة کثیر العایدة توقع از برادران ایمانی و خلان روحانی انکه بدیده عیب جوئی در آن نظر نکنند و بر غلط و خطائی که مطلع شوند بجامه اشفاق و مهربانی آنرا اصلاح فرمایند فلیس المعصوم الا من عصمه الله تعالی

هذه صورة خط مؤلفها رحمه الله تعالی و قد اتفق تالیف تلك الکلمات و ترصیف هذه الفقرات فی ایام و لیال قلایل آخرها یوم الجمعة خامس شهر محرم الحرام سنة سبع و عشرین و مائة بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة علی مهاجرها و آله الف الف صلوة و تحیة بقلم مؤلفها الفقیر الی الله الغنی محمد حسین بن محمد صالح الحسینی

عفی الله تعالی عنهما حامدا لله علی نعمائه مصلیا

علی سید انبیائه و عترته خلفاء الله

و اولیائه

رساله در طهارت بسم الله الرحمن الرحیم و وضو و اذان و نماز و غیره از عبادات

و آنچه متعلق باینهاست و حیض و نفاس

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف المرسلین محمد و عترته الانجبین اما بعد این رساله ایست در بیان واجبات و فرایض از عبادات مبتنی بر مقدمه و چند باب و خاتمه و من الله الاستعانة فی البدایة و النهایة مقدمه در بیان معنی واجب و سنت بدانکه واجب آنست که هرگاه مکلف آنرا بعمل آورد بر فعل آن ثواب مترتب شود و بر ترك آن حق تعالی او را عقاب فرماید و مراد از مکلف کسی است که بالغ و عاقل باشد و بالغ بودن در مرد آنست که پانزده سال قمری تمام از اول تولد او گذشته باشد یا منی از او بیرون آمده باشد یا موی درشت بر پشت زهار او روئیده باشد در مرد و نه سال قمری از ولادت او گذشته باشد یا حایض شود یا موی درشت بر پشت زهار او بروید و بعضی از متاخرین علما ده سال را در مرد در خصوص نماز کافی دانسته اند و مراد از عاقل کسی است که دیوانه نباشد و بعضی از شرایط دیگر در خصوص بعضی از عبادات هست که شرط تکلیف بآن عبادت است که هر یك در محل آن بیان خواهد شد و همچنین این دو شرط یعنی بلوغ و عقل در وجوب بعضی از عبادات شرط نیست مانند زکوة که در مال طفل و دیوانه میباشد و آن نیز در محل خود بتفصیل بیان می شود و بدانکه عبادات واجبه بر دو قسم است اول انکه بحسب اصل شرع واجب باشد مانند نماز پنجگانه شبانروزی و سایر نمازهای واجبه و حج واجب و روزه واجبه و زکوة واجب و امثال آنها دویم انکه بحسب اصل شرع واجب نباشد و بسبب نذر یا عهد یا یمین یا بجهة دیگر واجب شده باشد مثل نماز جعفر هرگاه کسی آنرا نذر کند باعتبار نذر واجب میشود و اصل آن واجب نیست بلکه مستحب است و مثل انکه در عقد لازمی مانند بیع مثلا شرط کند که فلان کار را بکند آن کار واجب می شود و حکم هر بتفصیل انشاء الله تعالی بیان میشود